

در بیان اسماء شریفه و بعضی از فضائل حضرت

۱۵۰

حضرت داشتند از او هجرت نمودند و بر او سلام نمیکردند و نمیکند شتند که زنی نزد او برود پس خدیجه را با این سبب حتی عظمی عظم
 شد و بیکر عظمی عظمی خدیجه برای حضرت رسول بود که مبارک از شدت عدو ایشان اسببی با حضرت میرسد چون بفالمه
 حامله شد فاطمه در شکم با او سخن میگفت و مونس او بود و او را صبر میفرمود و خدیجه را این حالت را از حضرت و سالت پنهان میداشت
 پس روزی حضرت داخل شد مشیند که خدیجه سخن میگوید با کسی و کسی را نزد او ندید و فرمود بگوید که خدیجه با که سخن میگوید غرض
 که فرزند بکر در شکم من است حضرت فرمود که اینک جبرئیل را خبر بدهد که این فرزند دختر است
 او و نسل او طاهر و پاک است و بابر کثاست و حقیقت نسل را از او بخوبی خواهد زد و از نسل او امانان و پیشوایان دین بهم خواهند رسید
 حقیقت بعد از انقضای حیات ایشان داخل خواهد گردید و در دوزخ و پسوند خدیجه در این حالت بود تا آنکه ولادت جناب
 فاطمه نزد بیکر چون در دنیا شد از او خواست که در بیوی زن قریش و فرزندان هاشم کس فرستد که نزد او حاضر شوند ایشان
 در جواب فرستادند که فرمان ما بر روی قبول قول ما نکریدی و زن یقیم ابوطالب شد که نفرستد و مالی ندارد و ما با این سبب
 بخانه نقی اییم و مقبره اموی تو نمیشویم خدیجه چون پیغام ایشان داشتند بسیار اندوهناک گردید و این حالت تا گاه دید که حیا
 زن کندم کون بلند بالا نزد او حاضر شد و بر زبان بی هاشم شیشه بود و خدیجه را دیدگان ایشان بترسید پس یکی از ایشان گفت که شتر
 اجد بیکر که ما رسولان پروردگاریم بیوی تو و مظاهر این توایم من ساره و حبه ابرهم و دوزیم اسپر و خنجر بن حیم است که رفتی
 تو زن شوهر تو خواهی بود در بهشت و سیم مرید خنجر است و چهارم کلثوم خواهر موسی بن عمران است حقیقت ما را فرستاده است
 که در وقت ولادت نزد تو باشیم و ترا با این حالت معاونت نمایم پس یکی از ایشان در جانب راست خدیجه نشست و دیگری در جانب
 و سیم در پیش و چهارم در پشت سر پس جناب فاطمه پاک و پاکیزه فرود آمد و چون بر زمین رسید نور از ساطع گردید و بر تیره که خانه
 مکتوب روشن گردانید در مشرق و مغرب زمین موضعی نمایند مگر آنکه از آن نور روشن شد و در نور از حورالعین با آن خانه درآمدند
 و هر یک از بوی و طشتی از بهشت در دستی داشتند و بر پهای ایشان ملو بود از اب کوثر پس از آنکه در پیش روی خدیجه نشست
 بود جناب فاطمه را بر داشت و باب که شتر غسل داد و جامه سفید بپوشانید و از او که از شتر سفید نور از مشک صندل و سوسن و فانی
 دادند جامه بپوشید و جامه دیگر را مقنعه او گردانید پس از این در او زد و فاطمه گفت اشهد ان لا اله الا الله و ان ابی سول الله
 است و الانبیاء و ان بعثی سید الاوصیاء و ولدی سادات الاسباط یعنی کواه میبدم بیکانگی خدا و با آنکه پدرم رسول خدا
 و بهترین پیغمبر است و شوهرم بهترین اوصیا پیغمبر است و فرزندانم بهترین فرزندانهای پیغمبر اند پس بر هر یک از آن زنان
 سلام کرد و هر یک از اینام ایشان خواند پس آن زنان شادی کردند و حور بان بهشت خندان شدند و بیکر را بشادت دادند
 بولادت این بنده زنان عالیشان و دامنان نور و روشنی هویدا شد که پیشتر چنان نوری مشاهده نکرده بود قدیس آن زنان مقدسه
 با خدیجه خطاب کردند و گفتند بیکر این دختر را که ظاهر و مظهر است و پاکیزه و بابر کثاست حقیقت برکت داده است او را و نسل او را
 پس خدیجه حضرت را گرفت و خوشحال و پشیمان خود را در دهان او گذاشت پس فاطمه در دوزخی آن قدر نمونیکرد که اطفال دیگر
 در ماهی آن قدر نمونیکرد که اطفال دیگر در ماهی نمونیکند **فصل** در بیان اسمای شریفه و بعضی از فضائل حضرت
 بابویه و چهار الله پسند معتبر حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که فاطمه را نام است نزد خداوند علل ایشان فاطمه و صدقه و مبارک
 و طاهره و زکوة و مرضیه و محدثه و زهره پس حضرت فرمود که اینها میندان که چیست بقدر فاطمه را وی گفت خبر ده مرا
 ایستد من حضرت فرمود که یعنی بر نهی شدن است از بد پنا پس حضرت فرمود که اگر امیر المؤمنین فاطمه را تزویج نمیشود و او را کف
 بنویز روی زمین تا روز قیامت نرادم و نه از آنکه بعد از او بودند و اوای کونند که صدقه بمعنی معصوم است و مبارک بمعنی صاحب
 برکت در علم و فضل و کمال است و محدثه و اولاد کرام و طاهره بمعنی پاکیزه از غایت نقض و زکوة بمعنی نمونیکند در کمال است و زهره
 بمعنی زافی بقضای حقیقت و مرضیه بمعنی پسندیده خدا و دوستان خا و محدثه بمعنی ملک باو سخن میگفت و زهره بمعنی نورانی بود
 و معنوی و بد آنکه این حدیث شریف و کلمات نمونیکند با آنکه امیر المؤمنین از جمیع پیغمبران و اوصیا ایشان بهتر از غیر از زمان است
 باشد بلکه بعضی استدل بر افضلیت فاطمه و زهره هم که بر ایشان نیز کرده اند و این در کتاب علل الشرایع پسند معتبر روایت کرده است که باز
 بخلاف حضرت صادق علیه السلام که در کعبه سبب فاطمه و زهره است پس حضرت فرمود که اینها نمونیکند فاطمه و زهره و سیم مرتبه برای امیر المؤمنین

در بیان اسامی و افعال و بعضی از احوال

قالا سر به سر بود درون روز که فاطمه بنماز آمد و ایستاد و مردم در میان و خطوبه ای خود بودند و نور سفیدی از آن خورشید فلک حضرت
ساطع میکرد بدو و جمیع خانه های مدینه داخل میشد و در راه های ایشان از آن نور سفید میشد از مشاهده احوال شریفی آمدند و بنده حضرت
و سالن میشناختند و از سبب این نور سوال میکردند و حضرت میفرمود که بروید بخانه حضرت فاطمه تا سبب این نور بر شما ظاهر گردد و چون بخانه
آن حضرت میآمدند میدیدند که آن حضرت در محراب عبادت نشسته است بنماز مشغول است و روی نورش از نور ساطع است پس میبیند
نوری که مشاهده کرده اند از او و چون هنگام زوال نور میشد فاطمه متباین میگردید نور زردی از جنبش ساطع میشد
خانه های مدینه داخل میشد و از آن نور در دیوار و جاهای دیگر از آن نور زرد میشد چون از سبب این حال سوال کردند حضرت ایشان
و میفرمودند بخانه فاطمه چون بخانه آن حضرت میرفتند و وارد محراب عبادت میشدند که بنماز ایستاده است و نور زردی از
روی مبارک او ساطع است پس میدانشند که آنچه دیده اند از نور و روی آنحضرت بوده است چون نور و زردی ساطع میگردید
رو و نور فاطمه سرخ میشد و نور سرخی از روی آنحضرت ساطع میشد از روی فرج و شادی شکر نعمت الهی میکرد پس آن نور سرخی که از
روی آنحضرت ساطع بود داخل خانه های مدینه میشد و دیوارهای ایشان سرخ میشد از مشاهده احوال شریفی میشدند بخانه حضرت
خدای می آمدند و از علت آن سوال می نمودند حضرت ایشان را بخانه جناب فاطمه میفرستاد پس آنحضرت را مشاهده میکردند که در محراب عبادت
نشسته به سبب و بجهت الهی مشغول است و از کوفته های لبش نور سرخی ساطع است پس میدانشند که آنچه دیده اند از نور و جمال آنحضرت
و پیوسته آن نور در جنبش آن نور انستاده بودند تا آنکه حضرت امام حسین شوال شدند نور و جنبش بهین آنحضرت متعلق گردید و پیوسته آن نور
بامام و از امام دیگر متعلق میشود تا روزی که بنماز ایستادند و نور از آن حضرت پرسیدند چه سبب حضرت فاطمه
و از هر نامیدند حضرت فرمود زیرا که حق تعالی آن حضرت را خلق کرد از نور و ظن خود چون او را فرستاد تا از من از نور و روی او روشن
کرد بدو و دیوارهای آنکه از لایحه گردانید و همگی از برای حق تعالی بجا افتادند گفتند که این خدای ما و نیز در آنجا این چه نور است حق تعالی
کرد با ایشان که نور است که از نور خود افروید ام و در آسمان ساکن گردانیده ام و از عظم خود او را خلق کرده ام بیرون خواهم آورد و از او
صلب پیغمبری از پیغمبران خود که او را زاده ام بر جمیع پیغمبران و از این نور بیرون خواهم آورد و پیشوایان دین را که قیام نمایند با او
من به هدایت کنند مردم را بدین حق و ایشان را خلیفهای خود گردانم در زمین بعد از آنکه وحی من از زمین منقطع شود و ایضا باشند
معتبر از آن حضرت روایت کرده است که حضرت فاطمه را با نسب و همتا میدیدند که چون در محراب عبادت و ایستاد نور او اهل آسمان را
روشنی میبخشد چنانکه ستارگان آسمان اهل زمین را روشن میبند و ایضا باشند معتبر از حضرت موسی بن جعفر روایت کرده است
که حق تعالی چون میدانت که حضرت رسالت و خیر از قیام ایل بسیار خواهد خواست و هر یک از ایشان طمع در خلافت آنحضرت نمودند
و کوفته چون حضرت فاطمه بوجود آمد و او را فاطمه نامید زیرا که خبر داد که مخالفان جناب در شوهر و فرزندان او است بولایت حضرت
قطع طمع دیگران از خلافت شد زیرا که فاطمه مشق از قلم است بمعنی قطع و بریدن است و ایضا باشند معتبر از حضرت امام محمد باقر روایت
روایت کرده است که چون حضرت سیده الشامه تولد شد حق تعالی ملکی فرستاد که بر زبان ستارگان آسمان جاری گردانید که آنحضرت را
فاطمه نامید پس با فاطمه خطاب کرد که ترا بعلم بریدم از جهل و ترا بریدم از خابض شدن پس حضرت با فرمود خدا سوگند که حق تعالی
او را در روز و زالت بعلم خود مخصوص و از کثافت خیر و الودگیها مظهر گردانید و در احادیث متواتره از طرفی خاصه و عامه روایت
شده است که آن حضرت را برای این فاطمه نامیده اند که حق تعالی او را و شیعیان او را از آتش جهم بریده است و این بابویه بسند معتبر از
حضرت باقر روایت کرده است که حضرت فاطمه در روز قیامت بکجا حجت خواهد داشت و در آن روز در میان دو چشم هر کس روشن
خواهد شد که مؤمن است یا کافر پس اگر کنند در آن روز یکی از عجبان اهل بیت را که گناه بسیار کرده باشد که او را بجهت برند چون او را از
جناب فاطمه رسانند آن جناب ریشانی و بخواند که محبت آنحضرت و ذریه آنحضرت پس گوید با خدا این و سیده من مرا فاطمه نامید
و مرا و ده دادی که بسبب من دوست آن مرا از آتش جهم ازاد کردی و وعده تو خواست و خلاف وعده نمیکنی پس حقتم فرمایید که
راحت کنی ای فاطمه بدو سبب که من را فاطمه نامیدم و بریدم و قطع کردم ترا و مرا که ترا و اما ما آن از ذریه ترا دوست دارد و از
مواهبان تو و ایشان باشد از آتش جهم ازاد کردم و وعده من حقت و خلاف وعده نمیکنی برای آن امر کردم که این بنده را بوی آتش
برند تا او را شفاعت کنی و شفاعت ترا در حق او قبول کنم و ظاهر کرد و بر ملتکه و انبیاء و رسولان من ندر و منور است نور من و هر که را

در بیان اقصای مناقب بعضی از احوال و معجزات حضرت

۳۵

در میان دو دین است بحوالی که مؤمن است دستش را بکمر داخل بشت کردن و ایضا بسند معتبر روایت کرده است که از حضرت رسوله
پرسیدند که چه سبب طهارت است که بگوید که نری آنکه خون که زنان دیگری ببینند و بدن خود و عورت و عیال و غیره
و در روایت دیگر از حضرت رسول است که در فاطمه علیها السلام و کافه های زنان دیگر میبایست شد و این شهر آشوب روایت کرده است که از
امام حسین کرمی سوال کردند که از حضرت فاطمه را از هر فامی که فرمودند از نری آنکه در آن حضرت برای حضرت امیرالمؤمنین است
اول روز میباید خشید ما ننداقناث در هنگام زوال فامی ماه منبر و غیره و با صابون دستاره دوش و ایضا روایت کرده است
که از حضرت صادق علیه السلام پرسید که فاطمه را چه سبب طهارت است که از نری آنکه از برای فاطمه فیه در بشت است از با خون و
و بسند علی بن قتیبه و یکنال از امامت و بقدر حق نعم در میان هوا پسنداده است نه از برای فاطمه فیه در بشت است از با خون و
سوقی دارد که بران قرار گیرند و آن فیه از هر دو راست و بر هر دو میفرود علی پسنداده است می بینند آن فیه از اهل بشت ماسد
که سوار کان زاد و اسنان شاهد میکنند پس میگویند که این فیه از هر دو زالی از فاطمه سپیده است است و در بلی در کماست
القلوب از سلمان فارسی رضی الله عنه روایت کرده است که روزی حضرت رسول فرمود که دو سجده نشستم بود که ناگاه عیاس بران
حضرت وارد شد و سلام کرد و حضرت جواب فرمود و از سر جایا که است بر عیاس عرض کرد که بچه برافشید تا فامی است علی
ایه طالع حال آنکه اصل با یکبشت فرمود که ایچ حقیقه فرید مراد علی داد و بقیه که نه ایمان بود و نه زمین و نه طبشت و نه دروغ و نه لو
بود و نه فلم چون حقیقه خواست که مراد فرید تکلم و بیکلمه و از آن نوری بهم رسید که در دیگر فرمود و از آن نوری بهم رسید
پس آن نور را بان روح مزوج گردانید پس و علی را از آن نور روح افروید پس از نور من عرش را برون آورد و من از عرش بریدم
و از نور علی اسماها را برون آورد پس علی جلجل تر و بزرگ تر است از سماها پس برون آورد و از نور حسن نور تاب و از نور حسین
نور ماه را پس ایشان بزرگترند از انبیا ماه پس حقیقه است ملائکه میگردند و میگویند حبیب قدوس چه بسیار کرامی انداز
نور هائز و حق نعم چون خدا خواست که امتحان کند ملائکه را بر ایشان فرستاد بری تا نیک و چنان مرد گرفت ملائکه را که
دیگر را میبندیدند ملئکه گفتند ای خداوند ما و سید و بزرگ ما ندانی که ما را از فریده بود که ناخال چنین خالی شاهد مکرده بود
پس از تو سوال میکنیم بحق این نور که ظلمت از ما دور کردی پس حق نعم نور فاطمه را از فرید مانند قدیل و بر کنار عرش او بخت
و از نور انساها ای هفتکانه و زمینها و ستم که در بدو بان سبب فاطمه را از هر فامی که ستم و بقیه در حقیقه عالی کردند
و حقیقه عالی فرمود که بجز و جلال خودم سوگند ندادیم که تا بستم و نقدش شما از آثار و زیات قرار داده از برای مجیدان این دن
و پدید آورد و شوهر از فرزندان او و این شهر آشوب روایت کرده است که کیمتای مظلوم ام الحسین و ام الحسن و ام لایه و ام
اینها بود و اسماء آن حضرت فاطمه و بتول و حننا و حرمه و سنده و عذرا و زهرا و حورا و مبارکه و طاهره و زکریا و مریمه و محمد و ثریا
انکبر و صدفه بود و فصل سیم در بیان فضایل و مناقب و بعضی از احوال و معجزات حضرت شیخ معین الدین بابویه دیگران
بسند معتبر از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده اند که حضرت رسول فرمود که حق تعالی غضب میکند برای غضب فاطمه و خوششود
شود برای خوششود فاطمه و این بابویه بسند معتبر از موسی بن جعفر روایت کرده است که حضرت رساله فرمود که خونم
از زبان چهار کس باغبان کرده است مریم و خدیجه و امیر فاطمه و ایضا بسند معتبر از حضرت امام رضا علیه السلام روایت کرده است که رسول
خدا فرمود که امام حسن و امام حسین بهترند از جمیع اهل زمین و بعد از پدر خود و مادر ایشان بهترین زنان اهل زمین
است این بابویه از طریق مخالفان از مادران مخالفان روایت کرده است که جناب فاطمه هرگز خون حیض و نفاس ندید و ایضا بسند
صحیح روایت کرده است که از حضرت صادق علیه السلام پرسیدند که چه سبب است که فاطمه بهترین زنان اهل بشت است با همه این
زنان اهل زمین خود بوده است حضرت فرمود که بیهیترین زنان اهل زمین خود بود و فاطمه بهترین زنان اهل بشت است از
اولین و آخرین پرسیدند که قول رسول خدا که حسن و حسین بهترین جوانان اهل بشتند چگونه است فرمود بخدا
سوگند که ایشان بهترین جوانان اهل بشتند و کشتگان و ایندگان ایضا بسند معتبر روایت کرده است که چون حقیقه رسول
از سفری مراجعت میفرمودند از آن فاطمه شریف میبردند و مدت میآمدند و بعد از آن بخانه زنان خود میرفتند
پس بعضی از سفرها از آن فاطمه دوست و قلمه و کوه شوره از نقره ساختند و پیراهن و برده خانه او میخند چون انجناب از

فرمودند و بخانه فاطمه داخل شدند و محتاج به برد خانه نرفتند و دند و انظار مشاهده فرمودند و غضبناک بیرون رفتند و به مسجد درآمدند و بنزد منبر نشاند حضرت فاطمه کجا بردند که برای آن زننها حضرت رسول چنین بفضیل اندند پس کردن بند و دست و پنجه و گوشواره را بردار و آوردند و پرده را کشودند و همه را بنزد آن جناب فرستادند و بانحضرت که اها را برد گفت بگو بحضرت که دخترت سلام میرساند و میگوید اینها را در راه خدا بده چون بنزد آنجناب آوردند سه مرتبه فرمود که کرد آنچه بخوایم بگو فدای او باد و بنا از منبر و ال محمد نیت کرد بناد و خوبی نزد خدا بر او بر پیشه سپرد خدا و رد بنا کافران را شریک بپنداد پس برخواستند و خانه حضرت فاطمه داخل شدند و ایضا بنزد حضرت صادق و وایت کرده است که روزی حضرت فاطمه از جناب رسول پرسید که ای پدر در روز قیامت ترا کجا ملاقات کنم فرمود که ای فاطمه نزد دشت دروفسکه عالم حد با من باشد و شفاعت کنم برای امت خود بشو پروردگار خود گفت ای پدر اگر ترا اینجا بنام کجا طلب نمایم فرمود که نزد حضرت اید و فوسفکه ایضا بگو پروردگار امت مرا سلامت و صراط بگردان گفت اگر اینجا بنام ترا بگویم فرمود که مرا طلب کن نزد من آن که ایضا بگویم و گویم خداوند اسلام بداد امت مرا از جناب خود گفت اگر اینجا بنام فرمود که در کجا مرا طلب کن و در فوسفکه ایضا بگویم و منع کنم شررها و باخای ترا از امت خود پس فاطمه از استماع این سخنان شاد شد و ایضا بنزد حضرت موسی بن جعفر و وایت کرده است که روزی جناب رسالت پناه بخانه دختر خود فاطمه درآمد و در کون و کون بنیاد و بد پس روی بنار گذا و گردانید و حضرت فاطمه بافت که آنجناب را خوش نیامد بدین آن کردن بنیاد و پاره کرد و ورا فکند پس حضرت رسول فرمود که تو زنی ای فاطمه در آن حال شایلی آمد و جناب فاطمه کردن بنیاد و ایضا بنزد حضرت رسول فرمود که شد با آن غضب خدا و غضب من بر کسی که خون مرا بریزد و از او کند مراد و عشرت من بشو و شیطانی از طریق مخالفان و وایت کرده اند که حضرت فرمود که فاطمه پاره من نیست هر که او را شاد کرد و اندر شاد گردانند است و هر که او را از رده کند مرا از رده است فاطمه عزیزترین من است از مرد من ایضا بطریق ایشان از خانه و وایت کرده است که هیچکس از مردان نزد من نماند محبوب تر از علی بن ابیطالب نبود و از زنان نزد آن حضرت کسی محبوب تر از جناب فاطمه نبود و ایضا از خانه و وایت کرده اند که روزی حضرت رسالت نشسته بود جناب فاطمه بشو او آمد و مانند دشتاد رسوا خدا براه میرفت چون آنحضرت را نظری افتاد و ویرینه فرمود مرحبا بدختر من پس گفتای فاطمه با دایه نبش که چون در روز قیامت بنیاد من زنان مؤمنان یا بهتر زنان این امت باشی یا بویه پسند معشر از این جناس و وایت کرده است که روزی رسوا خدا نشسته بود و امیر المؤمنین و فاطمه و حسن و حسین صلوات الله علیهم نزد آنحضرت بودند پس گفت خداوند تو را که اینها اهل بیت منند و گرامترین مردم منند پس دست و پا هر که ایشان را دوست دارد و دشمنی از هر که ایشان را دشمن دارد و دوستی کن با هر که با ایشان دوستی کند و دشمنی کن با هر که با ایشان عانت میکند و ایشان را با کینه و مظنه گردان از هر شک و شبهه و معصوم گردان از هر کفای و نفوس کن ایشان را بروح القدس از جانب خود پس فرمود که با علی بن ابیطالب امت من و خلیفه منی بر امت من بعد از من و تو را کشاننده مؤمنان بسوی دشت و گویا نظر میکنم بسوی دختر خود فاطمه که بنیاد بدختر من سوار شد به بشری از نزد و از جانب راست و هفتاد هزار ملک و از جانب چپ و نهر هفتاد هزار ملک باشند و هم چنین از پیش روی او و پشت سر او هر یک هفتاد هزار ملک باشند و زنان مؤمنان مرا از پیش خود برد بسوی دشت پس هر زنی که در شبانه روزی پنج نماز واجب را ادا کرده باشد و نماز مبارک رمضان را روزه داشته باشد و زکوة مال خود را داده و شوهر خود را اطاعت کرده و اقربا را شاد کند بعد از من کرده باشد داخل دشت شود و شفاعت دختر من فاطمه بد و سبب که دختر من فاطمه بهترین زنان عالم است گفتند یا رسول الله یا او بهترین زنان زنان خود است حضرت فرمود که آن مردم دختر من است که بهترین زنان زمان بود و اما دختر من فاطمه بهترین زنان عالم است او که شنکان و ایندکان و چون در محراب خود ایستاد هفتاد هزار ملک از ملائکه مقربین بر او سلام میکنند و ندا میکنند او را ندانی که ملائکه مردم دختر من را ندا میکنند و میگویند یا فاطمه ان الله اصطفاك وطهرتك واصطفانا العالمين یعنی ای فاطمه بگو که حق تعالی ترا برگزید و مطهر و پاکیزه گردانید و اختیار کرد ترا بر زنان عالمیان پس منوچه امیر المؤمنین شد و فرمود یا علی فاطمه پاره من من نیست و نور دیده منست و موه و دل منست مرا از رده میکنند و مرا شاد میگردانند هر چه او را شاد میگردانند و او را کسب که از امر دشت من بمن مکتوب میگرداند و خواهد بود پس بعد از من با و بگو سید کن امام حسن و امام حسین پس ایشان بهترین منند و وکل

در بیان فضائل و مناقب حضرت فاطمه

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمین

بسم الله الرحمن الرحيم

بسم الله الرحمن الرحيم

که بناوراد خبر چون سرکاسه را برداشت بفردین حقیقه آن کاسه پرازان و گوشت شده بود چون فاطمه انحال را مشاهده کرد
 بفرستاد و آنست که از جانب خویش است پس حداطو بجا آورد و صاوات بر حضرت رسالت فرستاد و انطعام را نیز دان حضرت آورد
 چون حضرت آن کاسه پراز طعام داد بدشکه خدای تعالی بنفهم رسانید پرسید که از کجا آورده این طعام را فاطمه گفت از نزد خویش
 آمده است بدر سبکه خویش روزی میباید که بر اینچنین هدیه بپیش حضرت رسول امیرالمؤمنین را طلبید پس حضرت رسول
 و امیرالمؤمنین و فاطمه و حسن و حسین و جمیع زنان آن حضرت از آن طعام شایسته کردند تا سپید شد فاطمه فرمود که این کاسه بحال
 خود ماند و نگردانید آنکه جمیع هائیکان خود را از آن سپردم حقیقت در آن خبر و برکت بسیار گرامت فرمود و انحضرت
 از حضرت صادق و امیرالمؤمنین که چون خدیجه از او فضا بداد و بفراوانه فرمود فاطمه نزد یک پدر خود آمد و اضطراب میکرد و میپرسید که مادر
 من در کجاست حضرت جواب داد و نمفرمود فاطمه پیوسته میگفت و از اهل خانه سوال میکرد که مادر من در کجاست حضرت رسول
 که چه جواب گوید در انحال جبرئیل از جانب ملک جلیل نازل شد و گفت هر روز که او را میبینی که از آن کاسه سلام او را بفاطمه برسانی و بگوید
 با او که مادر تو در خانه است از انهای طبع که از تو ساخته اند و پنهار در طلا مضرب کرده اند و صودهای آن از باقوت سرخ است
 و در میان فقر است زین فوعون و میرم و دختر هر انست فاطمه گفت که حقیقت شایسته از نقصها و عیبا و سلامتها از اوست و سلام
 و تحننها با بر میگردد و انحضرت روایت کرده است که چون حضرت فاطمه از دنیا مفارقت کرد امیرالمؤمنین و انحضرت سوگند یاد کرد که
 دیگر و مدینه نماند زیرا که نمیتوانست جای آن حضرت را خالی به بیند پس از مدینه منوجه مکه شد و بعضی از منازل
 او را نشکست و چنان روی داد چون از اب مابوس شده دست بسوی آسمان دراز کرد و گفت خداوند من خدام حضرت فاطمه را با امر از
 نشکست عیال خواهی کرد پس با حجاز فاطمه دلوا بی از آسمان برآمد چون از آن بل شامید تا هفت سال بحاج بخوردن و اشامید
 نکرد بد مردم او را در روزهای بسیار گرم برای کارها میفرستادند نشسته نمیشد و انحضرت روایت کرده است که روزی
 سلمان بنانته فاطمه را آمد و بدید که آن حضرت نشسته است نزد اسبانی و جواز برای عیال خود خود میکند و دست مبارکش بچرخ
 کرده و پینه کرده و خون بر چوب سباده و آن شد حضرت امام حسین در ناحیه خانه از گرسنگی گریه و اضطراب میکند و سلام
 گفت بدختر رسول خدا و اسبانیها را گردن میچرخ شده است و پینه کرده است آنکه فضا که کنیز تو حاضر است چرا این خدمت را
 با و نمفرمائی و خود بخجل میثوی فرمود که حضرت رسول مرا وصفت کرده است که خدمت خانه بگردد و با فضا باشد و بگوید
 با من در روز نوبت فضا بود سلمان گفت من بنده ازاد کرده شامیم با بفرما حضرت امام حسین را مشغول گردانم با اسبانیها بگردانم حضرت
 فرمود که نکن حسین را من بفرمایم که بگردانم چون سلمان فدا را بخورد و گردانم نماز را نشنید برای نماز
 مسجد رفت چون از نماز فارغ شد آنچه دیده بود از برای حضرت امیرالمؤمنین نقل کرد حضرت از استماع آن فضا که بان شد و بنیان
 برکتش پس بستم کمان در میچید معاودت نمود چون حضرت رسول از سبب بستم انحضرت سوال کرد گفت که چون بخانه برگشتم فضا
 را دیده که بر پشت خوابیده بود و حضرت امام حسین بر روی سینه اش بخواب رفته بود و اسبانی آنکه در شیخ ظاهر شد خود
 میکرد بدین حضرت رسول بستم کرد و فرمود که با علی بگریمندانی که خدا را ملکی چند هست که در زمین میگردند و خداوند میکند
 محمد و آل محمد را ناز و ذیانت انحضرت روایت کرده است که ابوذر رضی الله عنه گفت که روزی حضرت رسول مرا بجا
 علی بن ابیطالب فرستاد که انحضرت را طلب نمایم چون بخانه انحضرت رفتم و ندا کردم کسی مرا جواب نکفت دیدم که اسبانی خود میکرد
 و نزد اسبانی که حاضر نیست پس حضرت را ندا کردم چون بخند من حضرت رسول آمد و منخی باو گفت که نفهمیدم چه گفتی که در بستم
 از اسبانی که دیدم در خانه علی میکرد و کسی ترا و نبود حضرت فرمود که حقیقت دل و جمیع جوارح دهن من فاطمه را پر کرده است
 از ایمان و یقین چون حقیقتی ضعف او را میداد و را باری کرده است برو نکا و او کفایت مود و همتا نموده است مگر بنگار
 که خدا را ملکی چند هست که میکلند بیاری از محمد در کتاب کشف الغم و امالی شیخ طوسی و تفسیر ابن ابی عمیر از ابو سعید خدری
 روایت کرده اند که روزی حضرت امیرالمؤمنین با حضرت فاطمه گفت که با نزد تو طعامی هست که چاشت کنم فاطمه گفت که بخور انحضرت
 که پدرم را گرامی داشته است بر صیانت که در این بامداد نزد من هیچ طعامی نیست که برای تو حاضر کنم و در روز بود که طعامی نداشتم
 بفرستاده نزد تو می آوردم از خود و فرزندان خود باز میگردم و ترا بر خود و ایشان اختیار میکردم حضرت فرمود که انفاطه چادر

در بیان فضائل و مناقب ائمه اطهار علیهم السلام و معجزات ایشان

۷۵

در این روز و در این مکان که طعمای در خانه نبش ناز برای تمام طعمای ملتجم فاطمه گفت ای ابو الحسن من شرم میکنم از خدای خود که ترا بگذرد
کم بر چیزی که فاد در بران نبش حضرت امیر از خانه بیرون آمد با اهتمام تمام و رؤوف عظیم بخداوند خود بگذشت و عرض کرد خواست که از برایت
عبدال خود طعمای بیکر فاکاه و در عرض راه مقدار دامالافان کرد و در روز بسیار گری که مراد از غایت زبانی لای پرواز بر پا و رافضی کرده
بود و حالش را مشق کرد و دانسته بود چون آن حضرت را در راه یافت بان حال مشاهده کرد گفت که ای مقداد در این ساعت کرم برای چه از خانه
بیرون آمده مقدار گفت ای ابو الحسن من در گذر از حال من سوال میکنم حضرت فرمود که ای برادر مرا چنانست که از نبود در گذرم نایز حال تو
مطلع نکردم باز مقدار مضایقه کرد حضرت فرمود پس مقدار گفت بخوانند بکه گرامی داشته است محمد زابیر سعیدی و در این روز یکشنبه
است که از خانه بیرون بنامه ام مکر برای شدت کوسکی و عیال از خود را در خانه کوسه که نشسته ام چون صدای توبه ایشان را شنیدم تا
بنامه دادم و با این حال از خانه بیرون آمدم چون حضرت بر حال مقدار مطلع گردید با بلباز و بدوهای مبارکش فرود نخت و انقدر در پیشگاه
و بشربزار کش فرود نمود که سوگند ناسمکم بان خداوندی که نوباد سوگند ناسم کردی که من نیز از برای این کار از خانه بیرون آمدم ام
و بیکد بنامه عرض میفرمایند ام ترا اخبار میکنم بر نفس خود پس بنامه مقدار داد و از شرم بخانه نرفت و بمحمد آمد نه از ظهر و حضرت منیر
و ابابره سوا خدا داد اگر چون حضرت رسول از نماز فارغ شد بحضرت امیر المؤمنین گذشت که در مصفا قل نشسته بود پس بنای مبارک را
اشاره کرد که برخیز پیش حضرت برخواست و از پی حضرت رسول روان شد در ردیف حضرت و سپید و سلام کرد و فرمود که با علی
ایا طعمای اری که ما امشب تناول کنیم پس امیر المؤمنین از شرم ساکت شد و جواب نفی فرمود حضرت رسول بوحیاطی دانسته بود آنچه
آن حضرت در آن روز گذشته بود حق بقر او را امر کرده بود که در ان شب نزد علی بن ابیطالب بنظر آید چون حضرت را ساکت یافت فرمود
که یا ابو الحسن چرا جواب نمیکوی یا بگو نه من بر گردم یا بگو اری یا بنامه حضرت امیر گفت یا رسول الله از شرم جواب نمیتوانم گفت بنامه بر دهم حضرت
رسول دست را گرفت و با یکدیگر روانه شدند تا بخانه فاطمه رسیدند فاطمه در جای نماز خود نشسته بود از نماز فارغ شده در پشت سرش
کاسه گذاشته بود که مملو از طعام بود و پنجاه از سر کاسه بر میخواست چون فاطمه حضرت رسول را شنید از جای نماز خود بیرون آمد و با حضرت
سلام کرد و فاطمه عزیز تر از مردم بود نزد آن حضرت پس حضرت جواب سلام و گفت دست مبارک خود را بر سر او کشید و گفت بدختر
بر چه حال شام کرده خدا ترا رحمت کند گفت بخیر و خوبی شام کرده ام فرمود که طعمای برای ما بنامه و در که تناول کنیم خدا ترا رحمت کند
کرده است پس فاطمه انکاسه را برداشت و نزد رسول خدا و امیر المؤمنین گذاشت چون جنابان طعام را مشاهده نمودند و روی بجنب برده
فاطمه نظر کرد فاطمه گفت سیمان آه چه بسیار از روی غیبت و شدت بسوی من نظر میکنی یا بادی کرده ام که مستوجب محض و غضب گردیده
حضرت امیر فرمود از آن غیبت میکنم که امروز سوگند یاد کردی که در روزان که طعام تناول نکرده ام و هیچ طعام در خانه ندارم و اکنون چنین
طعمای نزد من آورده پس فاطمه بسوی ایشان نظر کرده و گفت پروردگار را شاکان و زمین میبنداند سوگندی که من یاد کردم حق بود حضرت
امیر گفت ای فاطمه از کجا آورده این طعام را که این نوع طعام ندیده ام در روزی که بود و از این بنکون طعامی نخورده ام پس حضرت دست
مبارک خود را در میان دو کتف علی گذاشت و از روی لطف شمر فرمود که با علی این بدل دینا و انت که مقدار داد حق این طعام خیر
دینا را است از جانب خدا و روزی میدهد هر گرا بنامه حضرت رسول گریان شد و گفت حمد و سپاس مر خداوند
و آکه سعاد از دنیا بیرون نبرد تا آنکه ترا بمنزله ذکر تا کرد باشند و فاطمه را بمنزله مهرم دختر علی بن عقیل مثل این قصه را از حضرت
امام محمد باقر روایت کرده است و در آخرین مذکور است که حضرت رسول فرمود که با علی مثل بنو و مثل فاطمه مثل کزنا و مهرم است که
هرگاه نزد او میرفت طعمای نزد او میبناشت از او میپرسید که از کجا آمده است این طعام از برای تو میگویم میگفت که از نزد خداوند عاقلان
بد و سبکه خدا و روزی میدهد هر گرا بنامه حضرت امیر فرمود که بکاه از آن کاسه طعام خوردند که نشاء اکنون انکاسه نزد ما است
و حضرت فاطمه از آن کاسه طعام میل خواهد کرد این شهر شوب و قطب را و ندی روایت کرده اند که روزی حضرت امیر المؤمنین
محتاج بقرض شد و چاد و حضرت فاطمه را نیز در یهودی مرفون کرد بر و این شهر شوبان ایهودی زبانه نام داشت و آن چاد را از پیش
بود و فدی از جو بقرض گرفت پس یهودی آن چاد در خانه برد و در دهره گذاشت چون شب شد و آن یهودی آن چاد را برد و
نوری از آن چاد در ساطع دید که تمام حجره را روشن کرده بود چون زبانه را مشاهده کرد فرمود شوهر خود رفت ایچه دیده و در منزل
گرد یهودی از استماع آن حالت در غیبت شد و فراموش کرده بود که چاد را فاطمه در خانه است حضرت شافقت و در لعل آن حجره

در این روز

شنیدند و ندادند و بسوی کردن بنگ که فاطمه خرمه بزی از حضرت خدیجه و پیاده بودند از آوردن خود کسب و عواید را که
 که بکسب این کردن بند و بفرموده شایب که حقیقت همرازی این ترا عمو من بعد از این عربان کردن بدادند و داشت و بشو سجده رسول و اما فاطمه
 حضرت با احتیاط و نداشت بود گفت یا رسول الله فاطمه این کردن بند این داد و گفت بفرموده شایب حقیقت برای توبه ترا این پیشتر که آمد
 آنحضرت چون این سخن را شنید کرد و فرمود که چگونه حقیقت از برای تو از این پیشتر کرد و حال آنکه فاطمه دختر محمد متولد است پس
 دختران فرزندان آدم پس در آن حال عمار بن یاسر برخاست و گفت یا رسول الله یا رخصت میدهی مرا که این کردن بند را بجزم فرمود
 که بخیرای شمارم اگر شراب شوند و این کردن بند تمام حق و آن هر بنهر حق نعم ایشان را از عذاب خدا و باقی جنتی بخار گفت که هیچ
 فروشی کردن بند ای اعرابه گفت بان قد که زکوست و ناسپس شوم و یک بود بمانی که عورت خود را بان پوشانم و در آن نزد
 از برای پروردگار خود نماز کنم و بکدام راه را که میباید از خود برسانم و انوقت عمار حصه خود را از غنیمت خبر فرمود و چیزی را
 برای او ماند بود پس عمار گفت این کردن بند را از تو مخفی نیست و بنا بر ظاهر و در پست در هر چه و یک بود بمانی و شری که خود
 دارم که ترا با من خود برسانم و آن قد چیزی که سپر شوی از نان کسبم و گوشتی عمار چه در میان جوان مرد و جمال خود ای مرد دین عمار
 تو را با خود بر و آنچه گفتی بود مسئله و نمود اعرابه و حضرت بن کشت حضرت فرمود که ای اعرابه آیا سپر شدی و پوشید شد
 اعرابه گفت بل مستغنی بیندازم پدرم و مادرم فدای تو باد حضرت فرمود که پس چرا فاطمه را با پند کردی نسبت بتو ای اعرابه
 گفت خداوند اتو فرود گاری که ترا حادث نیافته همیشه بوده و خدا اینک عبادت کنیم ترا و بجز تو نداریم و تو را در کشتن ما بر
 هم حال خداوند اعطاکن بفاطمه آنچه بدیده باشد و گوشتی نشتن با شد پس حضرت رسول ع این گفت بر شما او و دریا حقا کرد و فرمود
 که حق بقا ضمه عطا کرده است در دنیا آنچه اعرابه برای او سوال کرد و نیز که منم پدر او و خدا از خالیاں مثل من نیست و علی شوه
 اگر علی نبود فاطمه را جعفری مانند بنو و عقیق با و حسن و حسین را عطا کرده و بر هیچکس از خالیاں چنین فرزند نداده است
 و چون فرزندان دکان پیغمبر مانند و بهتر بن جوانان بختند در آن وقت در مقابل آن حضرت سلمان و مقداد و عمار و شمر
 بودند این فرمود که میخواهم بدین باده بگویم گفتند بل یا رسول الله فرمود که جیر شل بنزد من آمد و گفت چون فاطمه را دنیا را حلق کند
 و زادن کند و ملک و قبرا و اینداز او سوال کنند که کشت پروردگار تو او در جواب گوید که خداوند عالم بان پروردگار
 مراست پس گوید که کشت پیغمبر تو گوید که پدر من گویند که کشت در امام تو گوید این مرد که در کنار قبر من ایستاده است علی
 این افسوس طلبه پس فرمود که دیگر بگویم از فضا بل اوید و سبب که حقیقتی موکل کرده باشد است بفاطمه کرده بسیار ای ملائکه را
 که محافظت بنمایند او را از پیش رو و از پشت سر و از جانب راست و از جانب چپان ملائکه با او بند و حیات او و بعد از وفات
 او نیز در قبر خواهند بود و صلوات بسیار میفرستند بر او و بر بدش و بر شوهرش فرزندانش پس هر که زیارت کند بعد از وفات
 چنانست که مرا زیارت کرده است در حیات من و هر که علی زیارت کند چنانست که فاطمه را زیارت کرده باشد و هر که حسن و حسین
 زیارت کند چنانست که علی را زیارت کرده باشد و سبب که اما مان از فرزندان ایشان را زیارت کند چنانست که ایشان را زیارت
 کرده است پس عمار از آوردن بند فاطمه را با مثل خوش و کرد و در بر میانی پیچید آنرا و غلامی داشت که او را سه نام کرده بود و از حصه غنیمت
 خبر او را حزن بود پس عمار از آوردن بند فاطمه را داد و گفت این کردن بند را بر حضرت رسول و ترا نیز با و بخشد چون غلام
 از آنحضرت حضرت را و از آنحضرت را و عرض کرد فرمود که بر من فاطمه و کردن بند را با و ترا با و بخشد چون غلام حضرت فاطمه
 و پیغام حضرت را رساند جناب فاطمه کردن بند را گرفت و غلام را از آوردن پس غلام خندید حضرت فرمود که چه میخندی گفت تعجب میکنم
 از بسیار ای برکت این کردن بند که من و اسیر کرد و بر همه را پوشانند و فقر را غنی گردانند و بند و آزاد گردانند و با جزا بخش برکت
 کلینی پسند معبر آنحضرت امام محمد باقر و زیارت کرده است که در وقت حضرت رسالت ع جناب فاطمه گفت بر خیز و بیرون آ و آنگاه
 را از فاطمه برخواست و بیرون آورد که در آن کوشی و مرتبه بود و پیوسته بخدا از روی آن بر میخواست و بعد از ساعت از آسمان
 فرود آمد بود جناب سوره و امیر المؤمنین و فاطمه و امام حسن و امام حسین از آن تنوا و کردند مدت سیزده روز پس و از آن پس دید که
 قد از آن در دست جناب امام حسین بود تنوا و بگردید پسند که این را از کجا آورده جناب امام حسین فرمود که چند روز است که ما از
 این تنوا و بگردید پس امام این بنزد فاطمه آمد و گفت هرگاه چیزی فرود ام این بهم رسد از برای فاطمه و فرزندان او است و هرگاه

و رسول در کتاب مکارم الاخلاق بنده حضرت امام محمد باقر را ثبت کرده است که چنانچه رسول خدا مراده سفر میفرمود و آنرا که در راه میبود
حضرت فاطمه بود و از خانه او منوچه سفر میکرد و بدینچنین بر میگشت از سفری قبل بخانه فاطمه میرفت پس در یکی از سفرهای آن جناب
حضرت امیرالمؤمنین غنیمتی یافت و فاطمه داده بود چون آن حضرت بان سفر میبرد و رفت حضرت فاطمه از آن غنیمت دو دست و یک
از لقمه گرفت و در دست کرد و برد و خانه خود پرده او بخت چون حضرت رسول از آن سفر بازگشت و داخل مسجد گردید و بعد از آن
مقرر منوچه خانه فاطمه کرد و داخل شد جناب فاطمه شاد و خوشحال با استقبال پدید و کواشافت چون آن جناب آن دستها
و پرده داد بد برکت و بر منبج داشت و فاطمه از مشاهده اینحال بسیار شگفت شد و گریست و فرمود که پیش از این با من چنین نمیکرد پس
حضرت امام حسن و امام حسین را طلبید و پرده را کشود و دست دستها را بیرون کرد و دست و پنجه را یکی از ایشان داد و پرده را بدست
و گفت بریدنها را بشوی بدم و او را از من سلام برسانند و بگویند که بعد از رفتن تو ما کاری بغير از اینها نکرده بودیم که موجب
غضب تو گردد پس هر چه خواهی اینها بکن چون آن دو فرودیده حضرت رسول بنجام مادر مکرّم خود و بان حضرت و سنانند آن جناب
ایشان داد و برکشید و روی ایشان را بوسید و هر یک از یک بر آن خوردند و ایند به غیر مودان دست و پنجه را شکستند و پاره پاره
کردند چنانکه روی از قشری میجایز و آنرا که دو صنفه میبودند و منبر و منالی نداشتند طلبید و آنها را پاره پاره در میان ایشان
فصلت کرد پس آن پرده را بد و آنکه پاره پاره کرد و طریقات ایشان که عزیزان بودند و شری نداشتند یکی از آنها را میداد
که بجای لثک میبستند چون آن پرده کواض بود هرگاه بچو میفرستند و در ایشان کشوده میشد باین سبب حضرت مقرر فرمود
که در نماز جماعت مردان پیش از زنان سر از سجده بردارند که نظر زنان بعورت ایشان نمیشد و دست چپین مقرر شد چنانچه
فرمود که خدا رحمت کند فاطمه را و او را و بعضی این پرده جامهای بخت پوشاند و بعضی این زبورا و زبورهای بخت علی کرد
و این شهر آشوب و دیگران از طریق مخالفان روایت کرده اند که حسن بصری میگفت که حضرت فاطمه عابدترین امت بود در عبادت
ختم انصاف بر پای میبشاد که پاهای مبارکش ورم میکرد و بضا با سنانند معبر روایت کرده اند که روزی حضرت رسول با
جناب فاطمه و آمد فاطمه جامه پوشیده بود از جامه های شرم و بدستهای خود را بپا میکرد و در آن حالت فرزند خود را
شهر میداد چون حضرت او را با نخل مشاهده کرد آب زد بدستهای مبارکش و آن شد و فرمود که این دختر گرامی جامه های دنیا را
امرو و پیش برای پاهای آخرت پس فاطمه گفت یا رسول الله حمد میکنم خدا را بر نعمتهای او و شکر میکنم خدا را که آنسهای او
پس خاتم این به را فرستاد که و لیس بهایک زبان فرضی می که خداداد و پادشاهان قدرش خواهد داد که راضی شوی و بهیچ
طوسی بنده معبر از حضرت صادق و روایت کرده است که حضرت فاطمه در هر یک از روز شنبه زیارت حرم و سایر برشدا
با حدیث نوح و استغفار از برای حرم میکرد و علی بن ابی طالب بنده حسن از حضرت صادق و روایت کرده است که شبی جناب
فاطمه در خواب دید که رسول خدام امیرالمؤمنین و فاطمه و حسن و حسین را برداشت که از مدینه بیرون بروند چون از باغش
مدینه گذشتند و راه ایشان را پیش آمد چنانچه حضرت رسول از راهی که در جانب راست بود روان شدند تا آنکه منتهی شد به
موضعی که در آنجا ای و درختان خرما بود پس رسول خدام کوفتی خریداری نمود که در یکی از گوشه های فطهای سفید بود
و فرمود که آن کوفت را ذبح کردند و طبع نمودند چون تناول کردند همه مردند پس فاطمه از خواب بیدار شد گریان و درشتا
و حضرت رسول از آن خواب مطلع نگردانید چنانچه حضرت رسول در از کوشی و در و سواد کرد بران فاطمه را و اسر کرد
امیرالمؤمنین را که امام حسن و امام حسین را از مدینه بیرون آورد چون از باغش تا آمد مدینه بیرون رفتند و راه ایشان
را پیش آمد حضرت پیچان داشت میل فرمود چنانچه فاطمه در خواب دیده بود تا آنکه رسیدند بموضع که در آن آب بود و درختان
خرما بود پس حضرت رسول کوفتی خریدند بخوبی که فاطمه در خواب دیده بود فرمود که آن کوفت را ذبح کردند و بر پا
نمودند چون خواستند تناول کنند حضرت فاطمه برخاست و یکباری رفت و گریان شد از ترس آنچه در خواب دیده بود پس
رسول خدام را مظلومه را طلب کرد تا آنکه او را گریان یافت فرمود که سبب گریه تو چیست بدختر عرض کرد که یا رسول الله
خواب دیده بودم و آنچه در خواب دیدم بعمل آوردم از شاد و در شدم تا آن خال را که بعد از این دیده ام مشاهده میکنم
پس حضرت رسول نماز کرد و بعد از نماز با بر و در کا و خود مناجات کرد پس چنانکه نازل شد و عرض کرد یا

بخت

او مدگود ساختن انار که اشد روی او مشاهده کردم ولیکن باش نابروم و نبرد تو بر کردم چون حضرت رسول نبرد فاطمه و دشت فاطمه بر
خواست و روی میاد کش را گرفت و غلبه و از پای میاد کش کشید و در دشت پایش داشت پس در خدمت آن حضرت نشست
حضرت فرمود ای فاطمه فرمود که لبیک چه حاجت داری یا رسول الله فرمود که ای فاطمه مبدائی فرایت علی بن ابیطالب و فضیلت
او را و بنوا سلام او را و حقون او را در دین خدا من از حقنم سوال کردم که ترا از بیج نماید بهیتر بن خلق خود و محبوب تر بن خلق
بگو او در امر خواستگاری تو سخن گفت پس چه مصلحت مبدائی فاطمه چون این سخن را شنید ساکت گردید ولیکن روی خود را
نگردانید و اظهار کراهت نفرمود پس حضرت رسول برخاست و فرمود الله اکبر ساکن شدن او در امت راضی شدن او است پیش
ان دشت جبرئیل نازل شد و گفت یا محمد فاطمه را تزویج کن بعد از این ابیطالب که حقنم علی را برای فاطمه و فاطمه را برای علی خلق کرده
و پسندیده است امیرالمومنین فرمود که پس تزویج کرد فاطمه را بمن و در مناسبت خود می و سایر یکت معبره عامه و خاصه از حضرت
امیرالمومنین و ام سلمه و سلمه فارسی و دایه کرده اند که چون حضرت فاطمه تجد باغ رسیده ای بر و اشراف توش و صاحبان مال
و ثروت و شرف و عزت آن حضرت را خواستگاری نمودند هر یک از ایشان که اظهار این امر می نمودند حضرت روی میاد و نهی
از او میکرد و اظهار کراهت میفرمود تا آنکه هر یک از ایشان گمان میبردند که حضرت بر او خشمناکست یا وحی از آسمان برسد
او نازل شد از جمله آنها که خطبه کردند ابوبکر گفته بود حضرت در جواب او گفت که امر او یا خداست و بعد از آن همه خطبه کردند
همان جواب داد پس روایت کرده اند روزی ابوبکر و عمرو و سعد بن معاذ در مسجد حضرت رسول نشسته بودند و سخن میزدند
حضرت فاطمه در میان او و در پیش ابوبکر گفت که اشراف فرزند خواستگاری و از آن حضرت نمودند و حضرت در جواب ایشان فرمود
که امر او پیشوای خود کا و او است اگر خواهد که او را تزویج نماید خواهد نمود و علی بن ابیطالب در این باب با حضرت سخن گفت و گفتم
نیز برای آن حضرت سخن گفت و گمان ندادم که چیزی مانع شده باشد او را مگر تنگدستی و آنچه من میدانم آنست که خدا و رسول
فاطمه را نگاه نداشته اند مگر از برای او پس ابوبکر با عجز و سعد بن معاذ گفت که بخیرید که نبرد علی برویم و او را تکلیف نایم که خوا
فاطمه بکند و اگر تنگدستی او را مانع باشد ما او را در این باب بدر کنیم سعد بن معاذ گفت که بسیار در دست و پا میخواستند
بجانه امیرالمومنین و فرزندان جناب او و خانه بنا کنند و انوقت حضرت شتر خود را برده بود در باغ مردی از انصار ارباب یکسید
باجرت پس شویجه آن باغ شدند چون بنجد مشان حضرت رسیدند فرمود که برای چه حاجت آمده اید ابوبکر گفت ای ابوالحسن خسته
از خصال غیرت مکران که تو بر دیگران در آن خصلت سبقت گرفته و رابطه میان تو و حضرت رسول از جهه خویش و مضاحبت
دایمی و حضرت و با وجود روابط مغوی معلوم است جمیع اشراف فرزند فاطمه از خواستگاری نمودند اجابت نفرمود و در جواب
فرمود که امر او با خود کا و او است پس چه مانع است ترا که خواستگاری کنی یا از برای آنست که خدا و رسول او را از زیر پاه
نوناگاه داشته اند و او دیگران منع میکنند چون حضرت امیرالمومنین این سخنان را از ابوبکر شنید از دیدن فای میاد و کش فرود شد
و فرمود که اندوه مرا نازد کردی و از روی شک و دهنه من پنهان بود همچنان او روی که باشد که فاطمه را نخواهد ولیکن با بسیار
تکدشیه شرم میکنم از آنکه انهمی را اظهار نمایم پس ایشان بهر نحو که بودند آن حضرت را راضی کردند که بنجد حضرت رسول رود
فاطمه و از آنحضرت خواستگاری نماید حضرت شتر خود را کشود و بجانه او رود و بیت و غلبه خود را بپوشد و شویجه خانه حضرت
و سالن شد و انوقت آن حضرت در حجره ام سلمه بود چون حضرت دشت برود زده ام سلمه گفت کبشی در پیش از آنکه حضرت بفرماید
که منم علی حضرت رسالت فرمود که ای ام سلمه برخیز و در یکجا که این مرد است که خدا و رسول او است مباد و خدا و رسول او را پیش
مباد و ندانم سلمه گفت پدر و مادرم فدای تو باد که گفت که تو در حق او چنین سخن بگویی و هنوز او را ندیده حضرت فرمود که ساکت بمان
ای ام سلمه که این مرد است که سفاقت ندارد و زود از جا بر می آید پس بر او در دشت و پیریم خست و محبوب ترین خلفت بگویم
ام سلمه گفت که من بر چشم و مباد و دشت نمودم برای دو کشودن و بایم بدانم چهید و از آنها بیخبر بود که بشود و باید چون در را
کشودم علی بن ابیطالب را دیدم پس بخدا سوگند که داخل خانه نشد تا آنکه دانست که من زده خود را مرا جفت نمودم پس داخل شد و
رسول خدا و گفت السلام علیک یا رسول الله و رجه آمد و بر کانه حضرت رسول در جواب فرمود که و علیک السلام ای ابوالحسن
ام سلمه گفت پس علی بن ابیطالب نشست در خدمت رسول و بسوزن من نظر میکرد چنان میبود که برای کجای میامده است و شرم

حضرت

و بنده پسندیده خود و برای گنیز خود که بهترین زنانت و دخترترین پیغمبر و اشراف مومنانست پس پیوند کرد و حبلان جابر
جبل مردی را اهل او که مضاحمت و نفوذ و کینه دعوت او و مبادت کنند است بگوید و ملت او علی که پیوند
است بفاطمه زینب و دختر رسول و او بشا اول که جبرئیل گفت پس خوشی و عجب کرد عقیقه نکاح ایشان را به بنده بدو و شکوه من و روح که
گنیز خود فاطمه دختر حبیب خود محمد را به بنده خود علی ابن ابیطالب پس بشم عقد نکاح را و گواه گرفتم برای ملائکه مقربان را و گواه ایشان در
این خبر نوشتند شده است بخیفی که بر زور کار من مرا که این نامها بر تو عرض کنم و بشما استوام هر کم و برضوان خزانم و ادبیت بسیارم بشما
چون ختم گواه گرفت ملائکه را بر تو بیج علی و فاطمه امز کرد و دخت طوبی را که آنچه بارید داشته است داخل و حلقه و زینب و برایشان
کنند پس ملائکه و حواله اینان شاره ها را بودند بدو و شکوه و زبان از برای بکر بگوید بدو و بنده پسندیدن شاد و از او فضاخ و شکوه بان
با و زینب است با محمد بدو و شکوه خداوند عالمیان مرا امر کرده است که امر کنم که بر تو بیج کی و در زمین فاطمه را جلی و بشا و دلی ایشان را
که خوشی گرامت خواهد کرد و با ایشان دو پسر پاکیزه و نجیب ظاهر طیب غیر صاحب فضیلت در دنیا و آخرت با ابوالحسن خدا سو کند که ملک
هنوز نزد من بالا نرفته بود که بودت برد زدی پس بدانکه من در باب نو جادی خواهم کرد امر پروردگار خود را ای ابوالحسن پرورد
که من از عیب غویم بگویم و در حضور مردم فاطمه را بر تو بیج منبهم و از فضیلت تو ذکر خواهم کرد آنچه باعث روشنی و هدیه تو و
دیده و دستان تو گردد و در دنیا و آخرت حضرت امیر المومنین فرمود که من از خدمت حضرت بیرون آمده بفرست منوجه میگرد
و مرا چندان فرج و شادی رود و داده بود که وصف نمیشوایم نمود چون با بکر و عمر انحضرت را برای امتحان فرستاده بودند و انتظار بر
آمدن انحضرت میگشتند سر راه بران حضرت گرفتند و پرسیدند که به خبر داری حضرت فرمود که حضرت رسول و دختر خود فاطمه
را بمن فرستاد که خواهم در آسمان فاطمه را بمن فرستاده است انبیا حضرت رسول بیرون می آید که در حضور مردم فاطمه
را بمن فرستاد چون ایشان خبر داشتند بظاهر فرج و شادی کردند و میبختند بر کشند حضرت امیر فرمود که ما هنوز بمینا
مسجد نرسیده بودیم حضرت رسول با طحش و آورد و بمینا کثر الشادی و خیر ظاهر بود بلال را امر فرمود که ندا کند بمینا
و اگر جمع شوند چون جمع شدند بر یک پایه منبر بنا لافند حمد و ثنای خوش را داد کرد و فرمود که بگروه مسلمانان در اینجا و دی
بجبرئیل نزد من آمد و خبر داد مرا که پروردگار من ملائکه را نزد بنی المصروع جمع کرده و زاکوه گرفت بر آنکه تو بیج کرد گنیز خود فاطمه
دختر رسول را به بنده خود علی ابن ابیطالب و مرا امر کرد فاطمه را با تو بیج نمایم در زمین و شما را گواه میگیرم بر این چنین است آنچه
فرمود که ای ابوالحسن بر خیز و خواستگاری کن فاطمه را برای خود پس حضرت امیر المومنین برخواست و خطبه و زیارت فضا حضرت
بلاغت داد و بعضی از آن خطبه اینست حمد میکنم خدا را برای شکر نعمها و احسانهای او و گواهی و شهادت میدهم بوجدانیت خدا شهادت
که موجب رضا و خوشنودی او گردد و مصلو امیر منم بر محمد و آل و صلوات که موجب توبه و مغفرت او شود بدانند که نکاح از
جمله چیزهاست که خداوند عالمیان امر کرده است باین و پسندیده است از این مجلس و مجمع ما بقضا و مدد و حوائج مرئیه کرد بنا
بخیفی که تو بیج کردی و شوال خدا و دختر خود فاطمه را و مهر او را این زوره من گردانید بر او این دیگر با نصیب دهم گردانید و من را بیج
شدم باین پس از او پرسید و گواه شو بدین کلمات از حضرت پرسیدند که با تو بیج کردی فاطمه را با و رسول الله حضرت
فرمود که بلی مسلمانان گشتند که خدا برکت دهد برای ایشان و برایشان و شهادت ایشان را بیج کند حضرت رسول بجا نه از و بیج خود برکت
بشیخ طوسی است معترف حضرت صادق را و این کرده است که چون حضرت و سوا فاطمه را بیج تو بیج کردی فاطمه را و مهر او را
که سبب گرفتن توبه است بگواهند که اگر در میان اهل بیتهای من از کسی میوه هر پنهان را با تو بیج میگیرم و من را با تو بیج نکردم و بکر
حضرت را با تو بیج کرد و حضرت را مهر تو گردانید ما دام که آسمان و زمین باقی است حضرت امیر المومنین فرمود که حضرت رسول را
فرمود که با علی بر خیز و زوره را بفرش پس برخواستیم و زوره را فرود ختم و قیامت را گرفتیم بنده انسان حضرت او دم زد فاطمه را و داد
ان حضرت و بیج ان حضرت از من پرسیدند که چند است من نیز نگفتم پس باین گفت از آن زر گرفت بالال را طلبید با و داد و گفت از برای
فاطمه بوی خوشی بیکه بزرگ و کف از آن دهم بر گرفت و با بکر داد فرمود که برو بهر با و داد و برای فاطمه بیکه بزرگ و کف از آن
جامه و اسباب الهی بنام این پاس و جوی از خطا بزرگ از پی او فرستاد و بیکه با و داد و آمدند پس هر یک از ایشان چیزها را که از
بگردند با بکر بگردانید و بمصلحت و میبختند بهر این خبر بدیدند و بیعت دهم و منعه بیجا و دهم و فاطمه را بیج

در بیان بیجا امیرالمومنین فاطمه

جلد ۹

اطمه و فاطمه بنکونیه بیجا بود و کار میبکشد تا من بشو شام بیام حضرت امیرالمومنین فرمود که دست فاطمه را گرفتم
 فانه بردم و فاطمه در یکجانب صافه نشاندیم و خود در جانب دیگر نشستم هر یک از شومند کی سر بر پا نکند بودیم پس آنحضرت فرمود
 رد و فرمود که کشت در این جا کفتم داخل شو با رسول الله مزاجا اثر بادت کنند و ایداخل شوند پس حضرت داخل شد
 اطهر زاد و در یکگو خود نشاند و فرمود که ای فاطمه ای بیباور فاطمه برخاست کاشه بر از آب کرد بتوان حضرت و در پس حضرت
 زان آب در دهان مبارک خود کرد و مضه مضه فرمود و باز در آن طرف ریخت پس مدتی از آن آب بر سر فاطمه ریخت و فرمود
 و بجانب من کن و قدری از آن آب در میان پستانها پاشید پس فرمود که کشت خود را بجانب من کن و قدری از آن آب در میان
 دو کفان حضرت پاشید پس فرمود که خداوند ایند خرمیست و محبوب ترین خلقت بسوی من خداوند او را و لی خود کرد
 و اطاعت کنند و فرمان بردار خود گردان و اهل او را برای و مبارک گردان پس فرمود که با علی نزد بکتوباهای خود خدا پر کفهد
 برای تو و رحمت خدا و برکات خدا بر شما باد ای امیرالمومنین بدو سپید که خدا مستحق حمدات و بزرگواریست در روایت معتبره بکر حضرت
 امیرالمومنین فرمود که در شب ذی قاف حضرت رسول نیز در من آمد و دست مرا گرفت و فرمود که بیخبر نیام خدا و بگو مبروم بابرکت
 خدا آنچه خدا خواهد واقع بشود و فو قه نیست در امور و مکر و خدای تو کل کیدم بر خدا پس مرا آورد و نزد فاطمه نشاند و گفت خدایا
 این مرد و واجب خلفند بسوی من پس بود دست در ایشان را و برکت ده در فرزندان ایشان و از جانب خود حافظی بر ایشان بفرست
 کن و پناه میدهم ایشان را شود در دنیا ایشان را از سلطان رجم و کشت مغیره خاشنه و شامه از حضرت امیرالمومنین روا کرده
 اند که چون حضرت رسول در مجمع صفا بر حضرت فاطمه زهرا بن بر و جمع نمود بعد از آن یکماه صبر کردم و از امر فاطمه چیزی در خدمت
 حضرت رسول ذکر نکردم از شرم آنحضرت و لیکن هرگاه با آنحضرت بخاون می نشستم میفرمودی ابوالحسن چه نیگوانست زوجه تو
 شاد باشی ابوالحسن که نزدیک کردم بنو طهر بن زمان عالمیان را چون یکماه گذشت نیز در من آمد برادر دم عقیل بن ابیطالب بروایت
 دیگر حنیفر و عقیل و گفت ای برادر چه خبر از آن فد شاد نشدم مانند شادانی که مرا خبر رسید از نزدیک تو با فاطمه دختر محمدی بر
 چرا از آن حضرت سوال میکنی که فاطمه را بنوعطا کند و دیده ما روشن کرد و بزفاف شما حضرت فرمود بخدا سو کند که من نیز بخیرم
 و لیکن حیای مانع است مرا که بهم خبر داد در خدمت آن حضرت اظهار کنم پس عقیل مرا سو کند داد برداشت و با خود برده و اشنای راه ام
 ایمن را ملاقات کردم ام ایمن گفت بگذا دید که در این میان با حضرت سخن بگویم که سخن زنان در این باب نفع است پس ام ایمن برکت
 نیز دادم سلمه و با او در این باب مصلحت کرد و ام سلمه سایر زنان حضرت را طلبید و هر رفتند بعد من حضرت رسول در وقتیکه
 آنحضرت در حجره غایب بود و بخدمت آن حضرت عرض کردند که برای امر جمع شده ایم که اگر خدایچه در حیات نبی و هر بنده دیده
 بان روشن میگردیدم سلمه گفت که چون نام خدیجه را بردم حضرت گریان شد و فرمود که مثل خدیجه کجاست بر ارض و گوید
 در وقتیکه همه مردم مرا نکذیب کردند و مرا پاری کرد بر بدن خدا و معاونت کرد و مال خود حقوق مرا امر کرد که شاد دهم خدیجه
 را که خداوند مبارک و نعم خانه در هشت از فضیلت زمره بنا کرده است که در امان نجب و مشفق میباشد ام سلمه گفت که نا
 بدان و ما در آن نافذی نو باد رسول الله هر چه در رضا بل خدیجه بیان که همه حفظ و او بر حمت پروردگار خود واصل
 گردید و بگرامنهای جنت رسید خدا کو را اگر دانید بر او نعمهای خود را و بر حمت خود میان ما و او در هشت جبهه مید
 اینک برادر نبود و دنیا و نپر خیم بود در نسب علی بن ابیطالب بخواد که زوجه او فاطمه را با و تسلیم نمائے حضرت فرمود ای
 ام سلمه علی را بخود از من سوال نکرد ام سلمه گفت حیای مانع است و را با رسول الله ام ایمن گفت که حضرت رسول با من گفت
 که برو علی را حاضر ساز حضرت امیر فرمود که چون ام ایمن مرا طلبید بخدا شاکر حضرت رفتم زمان آنحضرت برخاستند و من در خدمت
 حضرت نشستم از شرم سر بر پا نکردم پس حضرت فرمود چوای که زوجه تو نبوسم شام پس من از شرم سر بر پا نکردم و گفتم
 بل فدای نبوشد و بدو مادرم حضرت فرمود امشب با فردا شب انشا الله تعالی فاطمه را نبوسم منبکم پس من از خدمت آنحضرت
 شاد پیروان امدم و حضرت زنان خود را طلبیدام فرمود که فاطمه را زینت کنند و او را خوب بپوشانند و حجه برای او فرست کنند
 از قیمت زره که با من سلمه سبزه بوده درم گریه بمن داد و فرمود که با علی خرم او را و غن و کشتن خرم پاری ناپس من رفتم و
 او درم آنچه فرمود بود حضرت دست مبارک خود را بر زره و سفته از پوست طلبید و بدست مبارک خود خرم او را و رو خرا

در بیان بیجا امیرالمومنین فاطمه
 و در بیان بیجا امیرالمومنین فاطمه
 و در بیان بیجا امیرالمومنین فاطمه

ما کشتن مرغی میکرد تا آنکه چنگالی ساخت پس فرمود که با علی هر که میخواهی طلب پس نوی میخوامدم در و شب که اصحاب همه جمع بودند گفتیم که حضرت رسول شما را طلبیده است بیا بیاید پس همه برخواستند و منوچهر خانه آن حضرت شدند من برکشتیم خدمت آنحضرت عرض کردم که جماعه بسیاری آمدند پس حضرت دشمنی بر روی میفرمودند و فرمود که ده کس بناور که طعام بخورند و بیرون روند و ایشان باین نحوی آمدند و طعام بخورند و بیرون میفرستند و از طعام چیزی که نمیشد تا آنکه هفتصد مرد و زن از آن طعام سائل گردیدند برکنان حضرت بروایت دیگرند می حضرت امیرالمومنین با جماعت از آن حضرت رسید بکوشن جمیع اهل مدینه و اطراف مدینه را با غسانها و غلها و از راهها همه منوچهر خانه آن حضرت شدند از برای ایشان نعلها در میزدند و همه از آن طعام خوردند و سیر شدند و بعد از ایشان زیاده از چهار هزار کس بود تا سه روز می آمدند و از آن طعام بخوردند و چیزی که نمیشد تا آنکه گفت که پس حضرت رسول علی و فاطمه را طلبید علی را بدست راست خود گرفت و فاطمه را بدست چپ و هر دو را بپشت خود چسباندند و میان دو دهن خود پدید نمود و بوسید و فاطمه را بعلی تسلیم کرد و گفت یا علی بنکوز نیست زن تو پس رو بفاطمه کرد و فرمود که بنکو شوهرت شوهر تو نیست برخواست و ایشان را با خود برد تا آنکه داخل کرد ایشان را بخانه که از برای ایشان مهیا کرده بودند و از خانه بیرون آمد و در پیشگاه در گرفت بدستهای مبارک خود فرمود که خدا شما را مضطر گرداند و شل شما را با لاله و پاکیزه گرداند من با شما هر که مانند ما با است و جنگ که با شما در جنگ شما را بخدا میسپارم و خدا را خلیفه خود بر شما سپردم بر و این دیگر فرمود و مرجع آمد و دای علم که با یکدیگر ملاقات کردند و محبت و بیخمانی آن سعاد و شرف که با یکدیگر مقرر کردند بدیدند حضرت امیر فرمود که سه روز حضرت رسول نزد ما میماند چون صبح چهارم شد خواست که بتوبه ما بیاید شما بنشین عیسی داد بد که در بیرون حرم ما نشاند با و فرمود که برای چه اینجا آمده و مرد بیکامه در این حجره هست شما عرض کردید در و ما در دم فدای تو باد هر دس را که بخانه شویم میسرند ما بار است از زینت که نزد او باشد و بخدا ما را و فیما بین ما بدین من از برای خدمت آنحضرت استاده ام حضرت فرمود ای شما حقیقتا حوائج دنیا و آخرت برابر از دست حضرت امیر فرمود که آن باند را بسیار سز بود من و فاطمه در زیر عبا خوابیده بودیم چون سخن حضرت را شنیدیم خواستیم که برخیزیم حضرت ما را سر نکند داد که بخیرین بر شما که از جای خود حرکت نکنند تا من بر گردم پس بیوی شما پس بر حال خود ماند تا حضرت بر بالین ما آمد و نزد ما سر نهاد و پاهای خود را در میان ما داخل کرد پس من پای راستش را گرفتم و چپش را با صمبای چپ و راست گرفتم و بر سینه خود چسبید و پاهای مبارکش را کرم کردم چون پاهای مبارکش کرم شد فرمود یا علی کوزه را بیا و چون کوزه را آورد دم سه مرتبه آب دهان مبارکش را در آن انداخت و آب دهان چند از قران بر آن خواند و فرمود یا علی از این آب بخور و آن کی در دهان کوزه بگذارد چون شام شد با آب دهان داد و سینه من ریخت و فرمود که خواجه هر یک را از نو و در گرداند با آب و آن کس و پاک گرداند ترا از کثافات و عیبها پاک کرد ایندی و فرمود که ای نازه بیا و چون او دم باز سه مرتبه آب دهان مبارکش را در آن ریخت و آب دهان قوی بر آن خواند بخیر فاطمه داد فرمود که بیاشام و آن کی در دهان مبارکش با آب دهان ماند آب را بر سر و سینه اش ریخت و فرمود که خدا هر یک را از نو و در گرداند و پاک گرداند ترا از کثافات و عیبها پاک کرد ایندی و مرا از خانه بیرون کرد و با فاطمه خلوت کرد و از او پرسید که چه حال داری بدختر و شوهر خود را چگونه با فاطمه گفتنای بد و بنکوشون و لیک زنات قریش بیز من آمدند و گفتند که حضرت رسول ترا از بیع کرده است بپردی که بر ایشانست و مالی نداد حضرت فرمود این خبر بد و نو و شوهر تو بر ایشان نیستند چنانکه عرض کردند بر من خبرهای زمین را و من خواستم و اخبار ثواب بخون کرد این خبر اگر بدانی آنچه بد و نو میدادند هر سینه دینار داد و نظر تو قدری نخواهد بود خدا سو کند این خبر که در خبر خواهی تو نصیب نگردم و ترا بکسی بزیع کرده ام که اسلام از همه کس پیشتر است و عیسی از همه بزرگتر است این خبر حقیقت از میان جمیع اهل زمین و کس را اخبار کرده است یکی را بد و نو گردانیده است و دیگر را شوهر تو این خبر بنکوشوهرت شوهر تو در بیع امر مخالف است او دارا آمد پس حضرت صد از او را طلبید گفت لبان با رسول الله پس فرمود که داخل خانه خود شو و مهر بانی کن باز و جبه خود بد و سینه که فاطمه پاره نینست هر چه او را بد و نو در دای و در و هر چه او را شاد گرداند مرا شاد میکند و از خدا را بخدا میسپارم و خدا را خلیفه خود میگردانم بر شما پس حضرت امیرالمومنین فرمود خدا سو کند که فاطمه از دینار رفت هرگز او را نصیب من نآورد و هرگز امری که بر طعم او کران بود بجا نیآورد و هرگز او مرا بغضب نیآورد و در هیچ امری نافرمانی من نکند و هرگاه

که با و نظر میکردم جمیع غبارها از سینه من بیرون میرفت حضرت امیرالمومنین فرمود که چون حضرت رسول بنخواست که بیرون رود قاطعه گفت ای پدر من طاعت خدمت خانه ندارم خادوی از برای من بیکر که مرا خدمت کند و مرا بادی کند در امور خانه فرمود این قاطعه بخوابی چیزی که از خادم خبر باشد امیرالمومنین گفت بگوید قاطعه گفت ای پدر من خواهی آنچه خبر است از خادم حضرت فرمود که هر روز سی و سه مرتبه سبحان الله و سی و سه مرتبه الحمد لله و سی و سه مرتبه الله اکبر بگوید که این صد شیخ است دنیا و هزار ثواب دارد در میان این قاطعه اگر این شیخ را در هر صبح هر روز بگوئی حق تعالی کتاب میکند امور دنیا و آخرت ترا این با تو باشد معبر از این عباس و وایت کرده است که حضرت رسالت فرمود که حقیقت مباحثه من و علی برادری انداخت و در بالا می افتد آسمان و خرم را با تو و بیج کرد و گواه گرفت بر تو و بیج او ملائکه مقربان را و او را و اوصی و خلیفه من گردانید پس علی از منست و من از او و دوست او و دشمن منست و دشمن او دشمن منست بدو رسیده ملائکه مقرب میگویند که حقیقت بختنا و اینضا بستند معبر از حضرت صادق و وایت کرده است که دوزی ام ایمن بخند من حضرت رسالت پناه آمد و در میان چادر خود چیزی داشت حضرت گفت با و با خود چه داری ام ایمن گفت بعضی فلان زن زنه بودم و بیرون شادی گردیدم این از نثار او است پس ام ایمن گریه و گفت یا رسول الله نه خیر را تو زیج کردی و بر او چیزی نثار شد حضرت فرمود ام ایمن چرا دروغ میگوئی بدو رسیده خداوند عالمیان چون تو زیج کرد قاطعه را به علی امر کرد در رخسان هشت را که نثار کنند بر اهل بیت از زبورهای خود و جملهای خود و با قوت خود و مردار بفرود و در هر خود و سر بر خود و برداشتن از آنها آنچه نتوانستند وصف کرد حق تعالی در رخت طویله را به قاطعه داد و انداخت و در خانه و در خانه امیرالمومنین قرار داد علی بن ابی طالب بستند معبر و وایت کرده است که هر که خواستکاری حضرت قاطعه نزد حضرت رسالت میکرد حضرت را و از او میکرد و اظهار کراهت میکرد چون خواست که قاطعه را بخیر امیرالمومنین تو زیج کند بنهای قاطعه اظهار نمود حضرت قاطعه در جواب گفت اخبار من با نیست و بیکر زنان تو زیج و حق علی میگویند که او مرد است شکم بزرگ دارد و در دنیا بشخصه کشاده است و مالی ندارد حضرت فرمود این قاطعه مگر عیادتی که حق تعالی مشرف شد بر دنیا و مرا اخبار کرد و زیج مردان عالمیان پس یار و مکر مشرف شد بر دنیا و اخبار کرد علی را بر مردان عالمیان پس مطلع شد بر دنیا و نثار اخبار کرد بر زنان عالمیان بنماطه در شبی که مرا با آسمان بردند دیدم که بر خرقه بخت مقدس نوشته بود لا اله الا الله محمد رسول الله آمده بوزیره و بوزیره بوزیره یعنی محمد را نقویب کردم بوزیر او و باری کردم او را بوزیر او پس من از جبرئیل پرسیدم که کتب و زیج گفت علی بن ابیطالب چون بیدار شد از المشیقه دیدم باز این سخن را بران نوشته دیدم چون بعرض رسیدم مثل این را بر تو ایام عرض نوشته دیدم چون داخل بیت شدم در رخت طویله را در خانه علی دیدم و در هشت بیج ضرعی منزله نیست مگر آنکه از د رخت طویله در آن شاخه هست و بالای انداخته است و در رخت سبدها است و از عتای سندس را سبزی هشت و از برای هر بنده متونی هزار هزار سبدها است و در سبدها صد هزار حله است و بیج حله را از آنها عجله دیگر شبیه نیست و هزار بیکر و جملهای اهل بیت از آنست و در میان آن در رخت نوریت کشید و عرض بیت مانند عرض اسماها و زمین است و مینا کرده اند از از برای آنها که ایمان بخدا و رسول آورده اند اگر سواره در سابه اند در رخت صد هزار شال نیاز دارند سابه آن بدو میروند و وایت حضرت رسول حقیقت که ظاهر ممدود و باین ای در رخت موهما اهل بیت است و طافانهای ایشان که او بخت است در میان خاکی ایشان و در هر شاخه از آن صد نوع از موهما از آن موهما شبیه از او و دنیا دیده اند و از آنها که ندیده اند و از آنچه شنیده اند شبیه آن را و از آنچه شنیده اند و موهما که چند میشود از آن در رخت درها نسله مثل آن بجای میروند و بیج چنانچه حقیقت فرموده است که لا مبطوخه و لا منوخه و بیج اند در رخت خری چادر میشود که از آن خرمشعب میشود چهار خرم که حق تعالی فرموده است اول خرمها آنکه هر کس مشغول میشود و دینش خرمها شهری که مژده اش بیشتر بیکر دستم خرمها شری که لذت بخشند است اما شامگاه چهارم خرمها از اصل طواف کرده این قاطعه حقیقت بن عطا کرده است در حق علی هفت خصلت و اول کسی است که با من از قبر بیرون یابد و اول کسی است که با من بر صراطی ایستد و خطاب میکند با من چنین که ای بیکر و از بیکر از و اول کسی است که با من جامه بپوشد و اول کسی است که با من در میان راستی مشرب است پس وایت و اول کسی است که با من در میان در جات اولین ساکن میکرد و اول کسی است که با من می نوشد از شراب سرمه هشت و در این باب که ویت کشد کان فیض کند

و در میان این قاطعه
بستند معبر و وایت کرده است
که هر که خواستکاری حضرت قاطعه
نزد حضرت رسالت میکرد حضرت را
و از او میکرد و اظهار کراهت میکرد

ایضا طه اینهاست که خاتم بعثت گرامت کرده است و در اخوت مهتبا گردانیده است برای او و دینش تا کرد و در دنیا مال ندارد و در اخوت
 این خطه جلال دارد اما آنکه گفتی که شکم او بزرگست خاتم او را ملو از علم گردانیده است و او را از میان امت من بعلم من محسوس
 ساخته است و اما آنکه گفتی پیش رو ندارد و دیده هایش کشاده است بدرستی که حقیقتا او را بصفت حضرت آدم افریده است
 و اما بلند و دینهای او پس بقیه برای آن دینهای او را بلند گردانیده است که دشمنان خدا و دشمنان مرا بقتل رسانیده
 خاتم بر کتاف او بن مراعات خواهد گردانید بر همه دنیا هر چند خواهند مشرکان و با او حقیقت فاطمه گرامت خواهد کرد و
 خواهد نمود با مشرکان و کافران بر تزلزل قرآن و با منافقان و بیگانه گان و بیعت شکنان و از دین بد و روندگان بر
 تاویل قرآن و حقیقتا از پیشا و بیرون خواهد داد و دوستدار جوانان اهل بیت را و با آنها هر ش خود را زینت خواهد داد و در
 فاطمه ایضا طه خاتم پیغمبری نفرستاد مگر آنکه فرزندان او را از صلب او قرار داد و در بیت مرا از صلب علی بیرون خواهد داد
 اگر علی نبود در زمین من در زمین بنهاد پس فاطمه عرض کرد که بر او اختیار نمیکند اهنگ از اهل زمین را پس حقیقت فاطمه را بعلی
 ترویج نمود این بابویه و دیگران پسند های معصوم حضرت امام زین العابدین و حضرت امام جعفر صادق و حضرت امام رضا
 روایت کرده اند که حضرت امیر المؤمنین فرمود که من ترویج حضرت فاطمه را در خواطر داشتم شب و روز در این خیال بودم و چون
 میگویم که بخدا نشان حضرت رفیع فرمود که با علی یا بنوهای ترا خدا کنم رسول خدا مصطفی را بفرستد و ان حضرت
 میخواست که یکی از زنان فرشتان ترویج نماید من میفرستدم که فاطمه از دشمن بیرون رود و دوزی پیغمبر نشسته بودم تاگاه
 فرستاده حضرت رسول تیره من آمد و گفتا جایت کن حضور ترا که ترا مبطلبند و فرودی بیاهرگز آن حضرت را بان فرج شاد
 مشاهده نکرده بودم حضرت فرمود که بشناب رفیع بخند نشان حضرت را و او را در حیره ام سلمه باقم چون نظر مبارکش بر فاطمه
 اثرش و در شادی از جبین مبارکش ظاهر شد و شکفته گردید و خندان شد که نور دندانه های مبارکش حاطع شد پس فرمود
 که با علی حقیقتی گفتم کرد و برای من آنچه را من اتمام بان داشتم از ترویج تو گفتم چگونه است این پادشاه فرمود که چنین
 فرود من مدد از سنبل و فرز فل بیت با خود آورد پس من گفتم آنها را و بوسیدم و گفتم سبب آوردن این سنبل و فرز فل چیست
 جبرئیل گفت که حقیقتا مرفرمود شاکیان بیت را از ملائکه و هر که در بیت است که بیادند و زینت نمایند جمیع باغشاهای
 باغنها و میوه ها و فصلهای آنها و امر کرد با دایه های بیت را که بوزیدن با انواع بوهای خوش و امر کرد حور بان بیت را که کلاهوت نمایند
 سوره طه و طس و بر وجهش را پس منادائی بر عرش ندا کرد که امروز ولیمه علی بن ابیطالب است بدرستی که من شمارا گواه میکنم که ترویج
 کرده ام فاطمه دختر محمد را بعلی بن ابیطالب برای آنکه پسندیده ام ایشان را برای یکدیگر پس حقیقتا بوسیدم فرستاد که یار بد برایشان
 از سر و پد ها و زبرجد ها و باقوت های خود برخاستند ملائکه و فرود بخشند از سنبل و فرز فل بیت و این از نشانه ملائکه است
 که برای خواورده ام پس حقیقتا امر کرد ملک را که ملائکه بیت را که او را احبل میکنند و در میان ملائکه بفضاحت و بلاغت و
 ملک بیت که خطبه بخوانند پس خطبه خواند که مثل آن خطبه را اهل آسمان و زمین نشنیده بودند پس منادائی کرد که امایک
 و اساکان بیت من برکت فرستند بر علی بن ابیطالب که حبیب و دوست محمد است و بر فاطمه دختر محمد که محبوس که من برکت فرستاد
 بر ایشان بدرستی که من ترویج کردم محبوب ترین زنان را بسو خود با محبوب ترین مردان بسو خود بعد از پیغمبر از زمان پس
 را احبل گفت برکتی که بر ایشان فرستاده زباده از آنچه مشاهده کردم امروز ظاهر گردانیدم از کرامت ایشان چه خواهد بود حقیقتا
 ندا کرد که ابراهیل از برکت برایشان است که جمع میکنم ایشان را بر محبت خود و میگردانم ایشان را بخت خود بر خلق بیعت و جلال اتق
 سو کنید باد میکنم که از ایشان خلقی خواهم آفرید و از ایشان ذوقی بوجد خواهم آورد و ایشان را خزینه داران خود در زمین و
 سعد نه ای نام خود خواهم گردانید و ایشان مردم را دعوت خواهند کرد بگوید من و با ایشان بخت بر خلق خود تمام میکنم بعد از
 پیغمبر پس ایشان را باد تو با علی که خاتم ترا گرامت کرده که با خدا از خلق چنین گرامت نکرده و من ترویج کردم فاطمه را بنویسوی که
 خداوند رحیم او را بنویس و ترویج کرد و راضی شدم از برای فاطمه با آنچه خدا از برای او راضی شده پس بگریز و بجه خود را که نوسر و از سر
 پا و از من و بختی که خبر داده ام را جبرئیل که بیت مشافت بسو تو و فاطمه اگر ناپس بود که خاتم مفکد کرده است که از شما بیرون آورد
 محبت های خود را بر خلق و این دعا ی بیت و اهل بیت را در حقش است میگوید و شما را در این زودی با ایشان میفرستد پس

حضرت سائر فرمود
 تا بهر نا اندر و در حقش

در بیان بیخ فاطمه و امیرالمؤمنین

۳۲

بنو برادر و داماد و مضاجی نو از برای من و کافیه مرئوس شودی خدا از شنودی بکران پس حضرت امیرالمؤمنین عرض کرد که با او
 با فاطمه و من بجائی رسیده است که سرادشت باد میکنند و خفتن علی مراد و میان ملائکه خود نزدیک مینماید حضرت فرمود که چون
 خنقم گرامندارد ولی خود را و دوست خود را گرامی میدارد او را با آنچه چشم نمائند بداند باشد و گوشها نشنیده باشد پس خفتن
 این گرامنها را بنوعی عطا کرده است اعلیٰ بیخ حضرت امیرالمؤمنین فرمود که در باب از حقان اشکر نمائند الی الله تعالی و علی و آل علی و ان اهل
 صالحا نرضیه و اصلح الی غیر ذلک پس حضرت رسول گفت اینها را دنیا عالمین و باخبر الناس من در کتاب عربی الاشارة بنبی
 از حضرت صادق متقولست که در شب زفاف حضرت فاطمه و امیرالمؤمنین فرمایش ایشان که در زیر آفتاب بودند و پوسند کوفته بودند
 چون بخوابیدند و بزیارتی ان بخوابیدند و پیش از آنکه بکروند و بر روی ان بخوابیدند و بالمش ایشان زیوسه بود که
 در میان ایشان خوابیده بودند و مهر حضرت زهرا الهی بود شیخ طوسی بنید معتبر از موسی بن جعفر روایت کرده است که چون
 حضرت و سالت فاطمه را بجای نزدیک کرد و بجای از قریش بخندند حضرت آمدند و گفتند تو نزدیک کردی فاطمه را بجای بهر خبیثه حضرت
 فرمود که من دختر خود را بجای نزدیک نکردم خدا او را بان حضرت نزدیک کرد و شبی که مرا عیال میبردند فاطمه را بمنشی و میبرد
 که نشاء کن آنچه بنویشت پس نشاء کرد مراد و بد و مرجان و انواع جواهر پس جواریان هشت میادوت کردند و بودند و آنها را
 هدیه میفرستند از برای یکدیگر و غیر میکنند بان و میگویند که اینها از نشاء فاطمه دختر محمد است چون شب زفاف فاطمه شد حضرت
 اسرار شهب خود را حاضر ساخت و فاطمه بر درگاه افکند و فاطمه را بران سوار کرد امر کرد سلمان را که سراسر را بکشد و حضرت
 از پی سراسر رفت پس در انشای راه در میان هوا صدای بسیار شنیدند تاگاه جبرئیل فرود آمد با هفتاد هزار ملک و میگفت
 فرود آمد با هفتاد هزار ملک و حضرت را ایشان پرسید پرسید که برای چه بزمین آمده اید گفتند آمده ایم برای زفاف فاطمه و علی
 پس جبرئیل و میگفت بکبر گفتند و ملائکه با ایشان موافقت کردند و حضرت رسول هم نیکوتر گفت پس نیکوتر گفتند در هر سینه ادا و شب
 مقرر شد ایضا پسند معتبر از حضرت صادق روایت کرده است که خنقم ریح و بنا را مهر حضرت فاطمه گذاشتند و هشت و دوزخ را
 مهر او کردند که دشمنان خود را داخل جهنم میکنند و دشمنان خود را داخل جشت میکنند و صد بقیه کبری و جمیع پیغمبران گذ
 بر معرفت و ولایت او معیوت گردیده اند در قریش الاشارة بنبی از حضرت صادق روایت کرده است که مهر حضرت فاطمه
 زردی بود که بیخ و هم می از بد مؤلف گوید که اشهر است که مهر حضرت بانصدد و هم بود که کتاب بن زمان سه نوماتی بنماد
 بانصدد بنماد میشود و قطب داوودی روایت کرده است که در هنگام ولیمه حضرت فاطمه جبرئیل آمد بر آسمان و روان میگفت
 که در ان نان و مویز هشت بود و بان به از سوه ها پیش بود او در حضرت بدست خود از اید و هم کرد از انضغی علی و نصف دیگر فاطمه
 داد و فرمود که این هدیه است از هشت برای شما این شهر آشوب روایت کرده است که جبرئیل از آسمان حله از برای حضرت فاطمه آورد
 که فشان بر ابر جمیع دنیا بود چون ان حضرت انجامه را پوشید جمیع زنان قریش شجر شدند زیرا که مثل ان ندیده بودند و گفتند
 که از کجا آوردی این حضرت فرمود که این از جانب خدا است ایضا از حضرت صادق روایت کرده است که خنقم و می کرد بحضرت رسول
 که فاطمه را بگو که تا فرمانی علی نکند که اگر او بغض بدین بغضی ایم از برای غضب و ایضا از حضرت امام محمد باقر روایت کرده است
 که خنقم بحضرت رسالت و می کرد که من از جانب علی خنم و بنا و ثلث هشت را بفاطمه بخشیدم و از برای او در زمین چهار نفر مقرر
 ساختم هر فرات و شیل و مصر و مروان و هر پنج و نو او را در زمین نزدیک کن به بانصدد و هم ناستی کرد و از برای او ثوب روایت
 دیگر حضرت رسالت فرمود که اعلیٰ من فاطمه را بنویز و بیج کردم با سر خنقم بر صد اف خنم زمین و چهار صد و هشتاد و هم ایضا
 از جابر انصاری روایت کرده است که چون شب زفاف حضرت فاطمه شد حضرت رسول و پیش بود جبرئیل از جانب ذات و میگفت
 در جانب چپ بود و هفتاد هزار ملک از عقب بود و بیستم و فند پس خنقم میکنند تا طلوع صبح بر وایت دیگر حضرت امر کرد
 دختران عبدا المطلب را که همراه فاطمه بروند قریح و شادی کنند و ریخها بخوانند و بیستم و خنقم خنقم بگویند و چیزی که خدا
 نمپسند و نگویند جابر گفت که پس حضرت رسول انحضرت را بر ناله خود سوار کرد بر وایت دیگر بر اسرار شهب خود سوار کرد و سلا
 مهارش را گرفت و برد و درش هفتاد و خود به میفرستند حضرت رسول و عقیل و حمزه و جعفر و اهل بیت از عقب و میفرستند و ثقیف
 برهنه در دست داشتند و زنان حضرت رسالت از پیش و میفرستند و ریخها بخوانند تا آنکه علی و فاطمه داد و بجزوه قرین و سعادت

در بیان بیخ

گفته اند که خونه در سوره دل فی انواع نعمتهای بیشت و ایان فرموده است و منعرف کجوربان نکرده است شاید که چون این شود برای
 اهل بیت نازل شده است حقنم برای دعای حضرت فاطمه خوربان را ذکر نکرده است **فصل ششم** در بیان کیفیت معاشق حضرت
 امیرالمؤمنین و فاطمه اشان بایوبه رحمه الله پسند مخالفان از یوهربه روایت کرده است که گفت روزی حضرت رسالت با ما
 صبح او کرد و اثر خون از روی مبارکش ظاهر بود پس برخاست و بکوفه فاطمه رفت ما نیز از عقبش رفیم چون به در خانه رسید دید که حضرت
 امیرالمؤمنین در میان در خوابید است بر روی خال پیش حضرت نزد بان و نشسته و خال را از پشت و زد میکرد و میفرمود که بر خیز فاطمه
 بادید و مادرم ای یوزاب پس دست علی را گرفت و داخل خانه فاطمه شد ما ساعی در بیرون در این سادیم پس صدای خنده بلند شد
 و مفارن خال حضرت بیرون آمد بگو ما شکفته و شاد و خوشحال بزرگیم یا رسول الله داخل شد بادوی اندوهناک و بیزاری
 بردی و مکر فرمود که چگونه شاد و نباشم و حال آنکه اصلاح کردم میان دو کس که محبوب قریب اهل زمین اند بگو اهل ایمان بروان
 دیگر چون حضرت داخل شد فرشی برای حضرت انداختند و حضرت بر روی آن فرش خوابید پس فاطمه از یکطرف خوابید و امیرالمؤمنین
 در جانب دیگر حضرت رسول دست علی را گرفت و بر گردن او خود گذاشت و دست فاطمه را نیز بر ناف خود گذاشت پیوسته تا آن
 سخن میگفت نادرم میان ایشان اصلاح کرد چون بیرون آمد گفت که چگونه شاد و نباشم و حال آنکه اصلاح کردم میان دو کس را که بزرگتر
 ترین اهل زمین اند بگوین مؤلف گوید که این بایوبه رحمه الله گفته است که این حدیث نزد من معتد است زیرا که علی بن ابیطالب
 اصحاب و فاطمه زهرا سیده نساء و میان این دو بزرگوار منافقه و منافعه و انبیه در کتاب علل الشرایع و بیاراه المصنفین
 و منافق پسند های خبر از ابوذر و ابن عباس روایت کرده اند که چون حضرت را در حقیقه بود برای و کثیر که بعد از آن
 و غلبه و جهاد و هزار درهم بود چون حضرت بدیده آمدن کثیر را برای برادر خود امیرالمؤمنین بدید فرستاد و آن کثیر خدمت
 آن حضرت را میبرد و روزی حضرت فاطمه بغانه درآمد دید که سر حضرت امیرالمؤمنین در دامن آن کثیر است چون آن خال را
 نمود مشغول کرد بد پرسید که با کادی کردی با او حضرت امیرالمؤمنین فرمودند که نه بخدا سوگند بدختر محمد که کاری نکردم آنچه بخیر
 نایجا او دم گفت که بخواهم که مراد حضرت دهی که بخواه بدرم روم حضرت فرمود که رخصت دادم پس فاطمه چادر بر سر کرد و بزرع انگشت
 و منسوبه خانه بد و فرود کرد بد پیش از آنکه فاطمه بخد خدمت حضرت برسد جبرئیل از جانب خداوند جلیل بر او نازل شد گفت
 خوشتر از سلام میرساند و میفرماید که این فاطمه زهرا نوری بد برای شکایت علی از او در باب علی خیری قبول مگر چون فاطمه داخل
 حضرت رسول فرمود که شکایت علی آمده گفت بلی برت کعبه پیغمبر فرمود که برگرد بگو علی و بگو برغم انف خود را ضم با خه کن پس برگشت
 بخد من حضرت امیرالمؤمنین و سه مرتبه که برغم انف خود را ضم با خه رضای خود را انت حضرت امیرالمؤمنین فرمود و فاطمه
 شکایت مرا کردی بحسب من و درو من و یار من رسول الله و اسوانه از شرمندگی نزد حضرت خدا و اکواه میگیرم ای فاطمه که این چاره
 را ازاد کردم از برای رضای ختم و چهار صد درهم که از عطای من زیاده آمده است بختی میکنم بر فزای بدینه پیوجامه و بخلین تو
 و منوبه خدمت حضرت رسول شد پس باو دیگر جبرئیل نازل شد و گفت یا محمد ترا سلام میرساند و میفرماید که بگو بعلی که طشت را به
 نوعطا کردم برای ازاد کردن جاره از برای خشنودی فاطمه و اخبای جهنم را نبود ادم برای چهار صد درهم که بختی کردی پس
 داخل طشت کن هر که خواهی بر من و هر که خواهی از جهنم بیرون و و بفرمود من پس دانوف حضرت امیرالمؤمنین فرمود که من فتمت کنند شما
 طشت و دو ذره مؤلف گوید و کاهان و کاهان دین و مقربان دو کاه دنیا العالمین نفر نینباید نمود و سرجه از ایشان رسید
 در مقام تسلیم و انقیاد میباشد بود بنا باشد که این مغارضه ها محظوظ هر منی نماید و در واقع مشتمل بر مستحکمانا منافی باشد
 و میتوان بود که برای آن باشد که جلالت ایشان بر دیگران ظاهر میگردد **فصل هفتم** در بیان کیفیت شهادت آن
 حضرت و بیان شهادت که منافقان این است نسبت بان حکم کوشه حضرت رسالت واقع شد و سایر احوال حضرت بعد از حضرت
 رسالت این بایوبه پسند معبر از حضرت صادق روایت کرده است که بسیار که به کشتن کان پنج کس بودند ادم و یعقوب یوسف و فاطمه
 دختر محمد و علی بن الحسین اما ادم پس بر مغاضبت ایشان نقد و گرفت که بر دو خد روی و اثر کر به مانند و و هر نایند بود اما یعقوب
 پس بر مغاضبت یوسف نقد و گرفت که نایبنا شد تا آنکه گفتند باو بیدار سوگند که پیوسته با دمیکی یوسف را تا آنکه خود را
 بمشت عظم اندازی اهلک شود اما یوسف بدانند در و مغاضبت گرفت تا آنکه اهل زبان از کتیر او منادی شدند

نحال